



روش های سازمان یابی کمونیستی:

یادداشت های درباره سلول، حزب توده ای، خودمختاری و «خودکشی سیاسی»

مقاله ای از شماره سوم نشریه Avant



پیوند به متن:

https://files.libcom.org/files/۰۹-۲۰۲۶/communist-methods-of-organization_-notes-on-the-cell-the-mass-party-autonomy-political-suicide-۱.pdf

«در میان جریان‌های انقلابیِ خودمختارِ امروز، پارادایم مسلط سازمان‌یابی، «محیط»^۱ یا زیست بومِ رادیکال است: شیوه‌ای مبتنی بر ساخت‌یابیِ گروه‌های محفل‌گرا و محلی از دوستان که با جداسازی خود از بدنهٔ جامعه، در پی مداخله در مبارزات اجتماعی هستند.... این زیست‌بوم با امتناع از تثبیت جایگاه خود در پانتئون ایدئولوژیکِ اشکال سیاسی موجود و با صورت‌بندی مواضعش در قالب "ناموضع‌گیری"، عملاً به امری پیش‌فرض و بدیهی مبدل شده است که خود را معاف از نقد می‌داند؛ آن هم با این ارجاع که هیچ "الگوی" تجویزی برای سازمان‌یابی ارائه نمی‌کند. در این میان، مفهوم "خودمختاری" صرفاً به جایگزینی انتزاعی برای خودِ زیست‌بوم بدل می‌شود. با این حال، فرم سازمانی زیست‌بوم به انحاء گوناگون در تناقض با ظرفیت‌های انقلابی آن قرار می‌گیرد. این ساختار، خود را فضایی منزّه و بیرون از مناسبات جامعه تصور می‌کند؛ پناهگاهی امن در برابر اشکال نامطلوب سازمان‌یابی اجتماعی. اما در عمل، پیوسته "استبداد بی‌ساختاری" را بازتولید می‌کند؛ چرا که مناسبات غیررسمی آن، ناگزیر سلسله‌مراتب موجود در جامعه را در درون خود بازنمایی می‌نماید. سیاست تقلیل‌یافته به مناسبات رفاقت، گرچه در بدو امر از حیث ایجاد تراکم و شدت سیاسی واجد مزایایی است، اما در نهایت به سوی انسداد فرهنگی و نژادی سوق می‌یابد — انسدادی که مانع از شکل‌گیری پیوندهای سیاسی فراتر از تکثر و تفاوت‌های اجتماعی می‌شود. نهایتاً، فرم سازمانی زیست‌بوم فاقد سازوکارهای لازم برای پرورش و تعمیق ظرفیت‌های رفاقت است. از یک سو ادعای برابری همگانی مطرح می‌شود و از سوی دیگر، گسست‌های عمیق در تجارب زیسته و نابرابری‌های موجود در مناسبات درونی، واقعیت حاکم بر این وضعیت را برملا می‌سازد.»

کوپن سوئمنیخت^۲

^۱ *Milieu*

میلیو محیطی است که در آن افراد و گروه‌های نزدیک به یک سنت سیاسی با یکدیگر ارتباط می‌گیرند، بحث می‌کنند، اختلاف دارند و تجربه‌هایشان را به اشتراک می‌گذارند. اما این محیط، به‌خودی‌خود نه حزب کمونیستی است، نه جنبش مستقل کارگری و نه تضمینی برای شکل‌گیری آگاهی انقلابی. اهمیت آن به این بستگی دارد که روابط، بحث‌ها و فعالیت‌هایش چگونه با روشن‌شدن برنامهٔ کمونیستی و رشد مبارزهٔ مستقل طبقهٔ کارگر پیوند می‌خورند. در واقع، مسئله اساسی این نیست که چه کسانی در یک میلیو حضور دارند، بلکه این است که این محیط چگونه از یک فضای بستهٔ بازتولید هویت‌های سیاسی به فضایی برای روشن‌شدن برنامه، نقد جمعی و پیوند با مبارزهٔ مستقل طبقاتی تبدیل می‌شود.

^۲ Suemnicht, K. (2021, December 22). *Vital Cells*. • Ill Will. <https://illwill.com/vital-cells>

در واقع، چیزی که از آموزه‌های سابقِ محیطِ خود به ارث برده‌ایم، عبارت از هیچ است. یا بهتر بگوییم، چیزی که به ارث برده‌ایم، در واقع فقدانِ هرگونه ایده یا تاکتیکِ مدون و تثبیت‌شده‌ای است که در گذر زمان دستخوش انجماد نشده باشد و بتوانیم آنها را همچنان مورد استفاده قرار دهیم.

ما بیش از آنکه از ظهور و شکل‌گیری [آیده] ارگانیکِ هراس داشته باشیم، از انگاره‌های ایدئولوژیکِ صُلب و انعطاف‌ناپذیر بیم داریم. ما نمایندهٔ هر آن جنبشی هستیم که در هر مقطع بتواند برای پیش‌برد رادیکال‌ترین قطبِ موجود در جنبش کمونیسم کارآمد باشد. این، در نهایت چیزی بیش از فراخوانی برای کمونیسم بلافصل نیست.

عدم وابستگی ما به هر پیش‌داوریِ مفهومی، بر این فرض استوار است که مبارزه ماهیتی سیال دارد؛ و اینکه رفتار ما باید همچون آب باشد. در مقاطع مختلف مبارزه، لازم است منبسط یا منقبض شویم؛ زیرا آنچه اهمیت دارد شکل نیست، بلکه کارکردِ محتوای رادیکال است.

از این دیدگاه، فقدان یک شکل سازمانی روشن و قابل پیش‌بینی برای آینده ما را نگران می‌کند و این پرسش را پیش می‌کشیم که چگونه باید مسئلهٔ سازمان‌یابی را نه همچون مسئله‌ای صرفاً سیاسی، بلکه به مثابه مسئلهٔ اجتماعی درک و حل کنیم.

این نوشته را با دو هدف تدوین کرده‌ایم: نخست، به اشتراک گذاشتن بخشی از بحث‌های اخیر در جنبشِ زمانهٔ خود؛ و دوم، گشودن عرصه‌ای برای گفت‌وگو میان رفقا.

این مقاله با محبوب‌ترین و در عین حال بت‌واره‌شده‌ترین شیوه‌های سازمان‌یابی در زمانهٔ ما سروکار دارد: سلول، حزب توده‌ای و پروژه‌های زیرساختیِ خودمختار که به شکل‌های گوناگون در محدودهٔ هر شهر جای گرفته‌اند.

آنچه تصور ما از هر یک از این اشکال را مشخص می‌کند، تلاش جمعی آنها برای بقا پس از تولّدی لرزان و ناپایدار است؛ اشکالی که هر یک از سرِ متفاوتی از یک طیفِ *محافظه‌کارانه*، در جهان بورژوایی جای گرفته‌اند و می‌کوشند برای ادامهٔ حیات خود، جایگاه‌هایی اجتماعی، گفتمانی یا فیزیکی ایجاد کنند.

از این‌رو، ابتدا جایگاه کنونی هر یک از این اشکال، جذابیت‌ها و مسیر تحول آنها را مرور خواهیم کرد و سپس تز خود را دربارهٔ این مسئله ارائه می‌دهیم:

ما باید دست به نوعی «خودکشی سیاسی» بزنیم؛ یعنی به‌صراحت از سیاست و اقتصاد به معنای متعارف آنها دست بشوییم و در روند ساختن قطب کمونیستیِ قابل رؤیت، با بقایای بلانکیسم و لنینیسم نیم‌بند و ناپخته قطع رابطه کنیم.

محافظه‌کاری اجتماعی: بازخوانی نهادِ سلول

هیچ‌یک از اشکال سازمان‌یابی کمونیستی متأخر، به اندازهٔ «سلول» مدرن، هاله‌ای از اسطوره‌پردازی و رازآلودگی بر گرد خود ندیده است؛ سازه‌ای که در بستری آکنده از ترس و اضطرابِ ساختاریِ تکوین یافته است. سلول، فرمی است که گویی از حیات سرمدی و جوانیِ جاودان برخوردار است: اثرات سازمانیِ ملموسِ آن بسیار ناچیز است، مناسباتِ درونی‌اش در قالب پروژه‌هایی بسته و مبتنی بر هم‌گرایی و عواطف مشترک رقم می‌خورد، و کنونِ استقرارِ آن دقیقاً در قلبِ جنبش‌های توده‌ای جای دارد. منظور ما از «سلول»، صورت‌بندیِ تشکیلات‌پذیریِ پنهان، خودمحدودکننده و متکی بر روابط خویشاوندیِ سیاسی است که تکوینِ خویش را معطوف به تأثیرگذاری بر جنبش‌های اجتماعیِ فراگیرتر می‌سازد. سلول‌ها می‌کوشند غایات و تاکتیک‌های انقلابی را از درونی‌ترین لایه‌ها به بیرون بسط دهند و دقیقاً بر مبنای همین غایت، الگوی رشد و تحولِ خویش را موازنه و بازتنظیم می‌کنند.

تکثر و شیوع گروه‌های آنارشیستیِ شورشی^۳ تصویری یک‌سویه و خاص از مفهوم «سلول» متبادر ساخته است؛ حال آنکه ساختار سلولی، ظرفیتِ بلعیدن و جذبِ عناصر لیبرالِ سرگردان را نیز داراست. افزون بر این، سلول‌ها الگوی عملیاتیِ واحد و یکسانی ندارند، چرا که طیف وسیعی از گروه‌ها با جهت‌گیری‌های گوناگونِ ایدئولوژیک را در بر می‌گیرند. سلولِ معاصر می‌تواند مبتنی بر سلسله‌مراتب یا واجد ساختاری افقی، رسمی یا غیررسمی، و متکی بر گفتمان آنارشیستی یا لنینیستی باشد و در هر بستر زیستی و با هر ابزار ممکن به ایفا نقش بپردازد. از این‌رو، «سلول» در جوهرِ خود یک مقولهٔ صلبِ ایدئولوژیک نیست، بلکه سازه‌ای معطوف به مناسبات اجتماعی و متمرکز بر «پایداری و صیانت از بقا» است. این ساختارها عموماً با نفيِ هرگونه اشکالِ میانجی‌گری در طیف مبارزه، بر بی‌واسطه‌گیِ کنش تأکید می‌ورزند؛ آموزه‌ای که واجد جذابیتِ نظری و عملیِ خاصی برای گرایش‌های راستینِ «اولتراچپ» (چپ رویکردگرا) است.

آنچه بیش از همه در تصور ما از «سلول» مشترک است، تأکید بر تأثیرگذاریِ مستقیم بر جنبش‌های اجتماعی گسترده‌تر، یا به تعبیر دقیق‌تر «انقلابی کردن» آنها است؛ تأکیدی که دست‌کم بر یک نقطهٔ مشترک و بی‌واسطه استوار می‌شود. برای مثال، در جنبش ضد اداره مهاجرت و گمرک ایالات متحدهٔ، این امر ممکن است به معنای متمرکز کردن بیانِ خلاقانهٔ پرولتری بر تمام دستگاه دولت باشد، نه صرفاً بر یک اداره یا نهاد فدرال مشخص. همچنین می‌تواند به معنای تعیین یک نقطهٔ وحدت تاکتیکی باشد؛ برای نمونه، ایجاد توانایی برای مبارزهٔ خیابانی و رویارویی فیزیکی با دولت. در هر دو حالت، «سلول» برای

^۱*insurrectionary anarchist groups*

^۲ICE

بخشی از نیروهای جنبش ما که می‌خواهند از سرکوب دولتی، تلافی‌جویی راست افراطی، یا خیانت بورژوازی لیبرال و خرده‌بورژوازی که در شرایط کنونی بسیار محتمل‌تر است، در امان بمانند، گزینه‌ای جذاب به شمار می‌آید. این شیوه همچنین امکان استفاده از دامنه گسترده‌تری از تاکتیک‌ها و گفتمان‌ها را فراهم می‌کند؛ زیرا سازمان‌های توده‌ای علنی معمولاً نمی‌توانند بدون آنکه با خطر درهم‌شکسته‌شدن خونین مواجه شوند، آشکارا فراخوان انقلاب بدهند. اگر این لایه‌های حفاظتی و امکان تحرک را نوعی جهان اجتماعی کمونیست‌ها در صورت جنینی بدانیم، «سلول» تصویری نسبتاً دلپذیر و حتی فریبنده از سازمان‌یابی به دست می‌دهد. اما واقعیت این است که این شکل سازمانی به همان اندازه که جذابیت دارد، نقاط ضعف آشکار و جدی نیز دارد.

سلول‌های فعال در بسترهای گوناگون جنبش ضد ICE در شیکاگو، کارنامه‌ای آمیخته از موفقیت و ناکامی به جای گذاشتند. گروه‌های خودمختار توانستند تا حدی بردار حرکت جنبش را جهت‌دهی کرده و پیوندهای درونی کم‌دامنه اما موثری میان خود برقرار سازند. این اقدامات هم‌پوشان، پیامدی توده‌ای به بار آورد؛ بدان‌سان که این گروه‌ها از نمایندگان و کارگزاران لیبرال جنبش پیشی گرفتند و آنان را وادار به انفعال، تغییر موضع یا تبعیت از تحولات ایجاد می‌نمودند. در قلمروها و موقعیت‌های خطیری که همچنان واجد نوعی قداست و تصلب نهادی بودند، مانند مراکز بازداشت و پردازش مهاجران، دادگاه‌ها و مجتمع‌های اداری فدرال، نیروهای لیبرال در مواجهه با امکان‌های پیش‌رو دستخوش تردید و تعلل شدند و در نهایت، عرصه را به برهه‌هایی از مبارزه واگذار کردند که هدایت آن‌ها بر عهده سلول‌ها بود. در این نبرد و تقابل سیال، بورژوازی ناچار شد توجه و امکانات خود را معطوف به مهار اقدامات به‌ظاهر خرد سلول‌ها کند؛ فرایندی که برای مدتی انحصار متمرکز اعمال قدرت را دستخوش تکثر و عدم تمرکز ساخت.

اما مطابق الگوی تکرارشونده تاریخ مبارزات، کثیری از این تلاش‌ها در نهایت به بن‌بست رسیدند. سلول‌ها با ایجاب یک کانون فیزیکی برای مبارزه، شخصاً و به‌تنهایی به دفاع از آن پرداختند، با این تصور و امید که موجی از انرژی انباشته‌شده توده‌ای از پی خواهد رسید. اما در مواضع متعدد، چنین گشودگی و انضمام توده‌ای هرگز محقق نشد. در این نقطه، کانون فعالیت سلول به پدیده‌ای مشابه یک پروژه زیرساختی تقلیل یافت؛ موضوعی که در بخش چهارم با تدقیق بیشتری شکافته خواهد شد. برای درک زمینه این گسست، کافی است توجه کنیم که سلول‌ها در این مواقع ناگزیر شدند به‌تنهایی موقعیت خود را حفظ کرده و زیرساخت خودمختاری را بر پایه کنش‌های طاقت‌فرسا و فرساینده بازتولید کنند؛ به‌گونه‌ای که حتی تداوم حضور نیروهای درونی آن‌ها به الگویی فرسایشی و شیفتی بدل شد. در نتیجه، همان مناسبات و تقسیم کار موجود در جامعه بورژوازی در درون تشکیلات بازتولید گردید؛ بدان حد که نیروی محرک اصلی مبارزه به فعالان جوان یا دانشجویانی محدود شد که فاقد تعهدات و مسئولیت‌های شغلی صلب بودند. بدین ترتیب، محتوا و ماهیت طبقاتی مبارزه بیش از پیش تهی و منتفی گشت.

در مکان‌هایی مانند مرکز پردازش مهاجرت^۵ که انرژی توده‌ای واقعاً به دنبال این اقدامات شکل گرفت، گرایش خود سلول به درون‌گرا شدن و حفظ بقای اجتماعی خویش، دامنه کارکرد ابزارهای گفتمانی آن را محدود کرد. سلول‌ها با حفظ یک قطب تاکتیکی در این گلوگاه، جنبش را به جلو راندند. این بار توده واقعاً به سوی آنها آمد؛ اما سلول نتوانست راهی برای گسترش و انتقال آگاهی انقلابی پیدا کند. قطب گفتمانی آنها در اینجا به بحث‌هایی درون‌گروهی و بسته تقلیل یافت؛ بحث‌هایی که برای تقریباً هر پرولتری نامرئی بود. در نتیجه، موجی از نیروهای ملی‌گرا دست به یک تعرض سیاسی زدند و صحنه این رویداد هنوز هم موضوع دستکاری و بازتعریف است. «رهبران محلی جامعه» از جمله سیاستمداران و سلسله‌مراتب کلیسا، توانستند با هویت‌سیاسی کردن مسئله خود را به مرکز صحنه برسانند. رادیکال‌ها در مجامع بزرگ جنبش تلاش کردند مسیر مبارزه را تغییر دهند، اما خود را در برابر گروهی متشکل از چهره‌های مشهور و شناخته‌شده یافتند و خیلی زود در این ویرترین‌های موقت دموکراسی صدایشان به حاشیه رانده شد. افزون بر این، سلول‌ها و از دست دادن مکرر یک نقطه وحدت تاکتیکی بی‌واسطه باعث شد که آنها به‌طور مستمر با خود شرایط وجودی‌شان در تضاد قرار گیرند. هرچه جنبش بیشتر از پیوندهای طبقاتی خود تهی می‌شد، گروهک‌هایی نیز شکل گرفتند که عناصر آشکارا لیبرال را در خود جای می‌دادند؛ عناصری که در برابر موضع کمونیستی سردرگم بودند. یا بهتر بگوییم، فقدان درک اجتماعی در میان سلول‌ها و تأکید آنها بر حداقل نقاط وحدت عملی و بی‌واسطه — برای مثال، «اجرای تاکتیک X در خیابان» — به جای ایجاد یک آگاهی انقلابی بلندمدت، در نهایت پیامدهای مرگباری به همراه داشت.

آنچه تجربه Broadview نشان می‌دهد این است که کمونیست‌های رادیکال باید قاطعانه و به‌صورت جمعی، پیش از آغاز بسیج‌های توده‌ای دست به عمل بزنند؛ پیش از آنکه اندام‌های دموکراتیک موقتی و بداهه وارد صحنه شوند و پیش از آنکه درباره تاکتیک‌ها به شکل سطحی و بی‌حاصل مجادله شود. هدف باید این باشد که قطب سیاسی خود را تا حد ممکن گسترده و منتشر کند. در این زمینه می‌توان به نوشته‌ای در سپتامبر در *CrimethInc*^۶ اشاره کرد که نشان می‌دهد چگونه شکاف عمیق میان نیروهای خط مقدم و «توده انتقادی»^۷ موجب شد موجی که می‌توانست در شرایط دیگری به خیزشی فزاینده تبدیل شود، درهم بشکند و در نهایت به نمایشی از خشونت بی‌پاسخ دولت تبدیل شود. این فقدان مستند درک و آگاهی توده‌ای، پدیده‌ای نسبتاً رایج است و چارچوب‌بندی متناقض و اطلاعات متضاد ارائه‌شده از سوی نیروهای لیبرال نیز آن را تشدید می‌کند. در موقعیت‌های بحرانی، شکاف میان سلول‌های مستقل و رادیکال و توده‌ها را همیشه نمی‌توان صرفاً از طریق تجربه بی‌واسطه مبارزه و سرکوب پشت سر گذاشت؛ برخلاف آنچه بسیاری از شورش‌گرایان^۸ نظریه‌پردازی کرده‌اند. محتمل‌تر آن است که گروهک‌های رادیکال باید گسترش پیدا کنند و بدیلی در برابر زندگی روزمره و روزمرگی سیاسی نمایندگان بورژوازی لیبرال فراهم آورند. اما «سلول»، دست‌کم در این تلقی، قادر نیست چیزی ملموس و کارکردی در بیرون از محیط خود فراهم کند. اعضای آن سرهای خود را برای لحظه‌ای از گله بیرون می‌آورند تا حضور و اهمیت خود را آشکار کنند؛ سپس دوباره به اعماق زمین فرو می‌روند تا خود را از ضربه و پیامدهای آن در امان نگه دارند.

^۵Broadview

^۶CrimethInc. (2025, September 9). *Ice Out of Illinois, Ice Out of Everywhere*. CrimethInc.

<https://crimethinc.com/2025/09/23/ice-out-of-illinois-ice-out-of-everywhere-a-report-from-the-blockades-at-the-broadview-facility>

^۷critical mass

^۸insurrectionists

واقعیت طنزآمیز است. همین پدیدهٔ حفاظت و صیانت که زندگی اجتماعی سلول را حفظ می‌کند، به همان اندازه می‌تواند رادیکال‌هایی را که آمادۀ عمل‌اند، به سوی اتمی‌شدن و پراکندگی سوق دهد. وقتی هماهنگی اندکی وجود داشته باشد و نشانه‌های آشکاری از حیات سیاسی دیده نشود، کمونیست‌ها حتی نمی‌توانند در میان خودِ خویش نیز یک قطب روشن و قابل تشخیص ایجاد کنند. این وضعیت شگفت‌انگیز سردرگمی را می‌توان در نوشتهٔ دیگری از *CrimethInc.* که در ماه نوامبر منتشر شده است مشاهده کرد. این نوشته، سلول دیگری از رادیکال‌ها را بررسی می‌کند که در مقطعی متأخرتر وارد میدان مبارزه شدند و مسیر تحول شبکه‌های *Broadview* و *Rapid Response* را به‌درستی ارزیابی نکردند. با وجود موج‌های متعدد مبارزات ناموفق *Rapid Response* که به گفتهٔ نویسندگان، تحت رهبری «پوزیسیون کنترل‌شده» قرار داشت، و با وجود ربوده‌شدن‌های گستردهٔ مهاجران، برای آگاهی کامل‌تر، به مقالهٔ اخیر ما با عنوان *همکاران سفیدپوست* مراجعه کنید؛ و با وجود همهٔ شواهدی که نشان می‌داد *Broadview* به پلیس ایالتی ایلینوی و «پوزیسیون کنترل‌شده» واگذار شده است، این رادیکال‌ها خواهان بازگشت به تاکتیک‌های بازیافتی شدند. تز آنها دربارهٔ رویدادهای اخیر، در نهایت به این خلاصه می‌شد که باید رادیکال‌ها را دوباره درون این گروه‌های بورژوازی دیده‌بانی محله ادغام کرد: هدف از این اشاره نه آن است که یافته‌های خود آنها را به‌صورت منفرد نقد کنیم، نه اینکه با کثرت‌گرایی (*pluralism*) وارد ستیز شویم و نه صرفاً اینکه بار دیگر شکست‌های جنبش ضد ICE را برجسته کنیم؛ مسئلهٔ اصلی، تأکید بر فقدان آشکار هماهنگی‌ای است که می‌تواند میان سلول‌های مختلف، حتی درون یک محیط واحد، شکل بگیرد.

آنچه ظاهراً مفقود است، تعامل با جنبش واقعی در سطح توده‌ای است؛ یعنی ارتباط و انتقال موضع کمونیستی مخالف، و ایجاد هماهنگی هم‌زمان میان نیروهای اولترایچپ و پرولتاریا. در چنین شرایطی به نظر می‌رسد سلول یا قادر نیست یا تمایلی ندارد که یک قطب رادیکال ایجاد کند و جهان بورژوازی را فراتر از محدودهٔ مبارزهٔ تاکتیکی بی‌واسطه به چالش بکشد.

برای گسستن از سلول‌های منزوی، شجاعت لازم است؛ اما شجاعت برای چه؟

محافظه‌کاری گفتمانی: حزب توده‌ای و نارضایتی‌های آن

حزب توده‌ای مدرن، در ساده‌ترین بیان، معکوس سلول است. حزب با برپا کردن قطب سیاسی خود در برابر دیدگان همگان، با شور و حرارت خطاب به عرصهٔ عمومی اشاره می‌کند و از جهان می‌خواهد که آن را همان‌گونه که هست به رسمیت بشناسد. این امر به خودی خود، توجیهی بی‌واسطه برای موجودیت آن فراهم می‌کند. اما متأسفانه، در عرصهٔ عمومی سیاست و اقتصاد، حزب نوپا متعاقباً پای خود را می‌گیرد، زمین می‌خورد و خود را در موقعیتی شرم‌آور قرار می‌دهد. از منظر محیط ما، تصمیم حزب برای پایبندی به لیبرالیسم، نوعی همنوایی و سازش است؛ اما در عین حال باید تشخیص دهیم که این تصمیم از نظر تاکتیکی می‌تواند تصمیمی برای بقا باشد: ماهیت حزب توده‌ای ناگزیر است برای آنکه بتواند روز دیگری نیز زنده بماند، خود را با شرایط موجود وفق دهد.

بخش قابل توجهی از کار ما پیشاپیش با همین پویایی سروکار داشته است و از آنجا که خوانندگان ما نیز به‌طور قاطع از حزب سنتی انتقاد می‌کنند، ضرورتی نمی‌بینیم که در اینجا وارد یک سلسله حملات طولانی علیه آن شویم. آنچه باید گفته شود این است که ما با حزب توده‌ای به‌مثابه یک حقیقت ابدی مسئله‌ای نداریم؛ نه آن‌گونه که لنینیست‌ها آن را ذاتاً مثبت می‌دانند و نه آن‌گونه که آنارشویست‌ها ذاتاً منفی تلقی می‌کنند. مسئلهٔ ما با سیاست و اقتصاد است؛ با آن اشکالی از سیاست و اقتصاد که حزب توده‌ای ناچار است برای آنکه در برابر توده‌هایی که باید با آنها مواجه شود معقول و پذیرفتنی به نظر برسد، اتخاذ کند. از این رو، پرسش مورد نظر ما این است که حزب توده‌ای تا چه اندازه می‌تواند در برپا کردن قطبی فراتر از آنچه سرمایه‌داری امکان‌پذیر می‌کند، نقشی ایفا کند.

در بررسی نقش شکل حزب توده‌ای در میان نیروهای خود، البته آشکار است که این حزب نتوانسته است به هدف اخیر دست یابد. نه؛ مسئله آن است که نفوذ اجتماعی تعیین‌کننده‌ای از سوی بورژوازی وجود دارد که حزب را منحرف می‌کند و از ظرفیت انقلابی آن می‌کاهد. حزب ناچار است در جهان واقعی، همان‌گونه که واقعاً وجود دارد، عمل کند؛ ناچار است مطالبات واقعی را صورت‌بندی کند و برای پرولتاریا امکانات و حداقل‌هایی واقعی فراهم آورد تا بتواند بازتولید اجتماعی خود را همچون برده ادامه دهد. بردگی راحت است؛ فروش می‌رود و به حیات خود ادامه می‌دهد.

از این دیدگاه، سلول نیز وضعیتی راحت دارد: اینکه از بیرون و در عین حال به‌صورت درون‌گرا در جنبش توده‌ای مداخله کنی، پیشنهاد نسبتاً گرمی به نظر می‌رسد. اما هیچ‌یک از این دو شکل، بر پایه‌ای عمیق و استوار قرار ندارند. حزب با زور و صراحت وارد میدان می‌شود و از موضعی رسمی، جنبش توده‌ای را هدایت می‌کند؛ موضعی که خود شامل تقسیم کار رسمی و سلسله‌مراتب زائد است. در مقابل، سلول منفرد می‌کوشد بی‌آنکه مسئولیت و حضورش آشکار شود، از کنار ساختارهای موجود عبور کند؛ اما در همین فرایند، خود نیز تقسیم‌های اجتماعی کار و نوعی استبداد بی‌ساختاری را بازتولید می‌کند؛ استبدادی که در نهایت همان زنجیرهٔ فرماندهی‌ای را ایجاد می‌کند که سلول مدعی نفرت از آن است. هر دو شکل، از این جهت صادقانه عمل نمی‌کنند؛ زیرا هر دو بر این فرض استوارند که نقش کمونیست باید در ابهام و پوشیدگی باقی بماند؛ و این امر در نهایت تنها به بازتولید ضمنی یا صریح جامعهٔ بورژوازی می‌انجامد.

جمع‌بندی: حزب اصرار دارد که توده‌ها را همان‌جایی ملاقات کند که هستند و از این طریق، یک خط سیاسی – اقتصادی ایجاد می‌کند. پرولتاریا نیز می‌تواند به تدریج به این حزب عادت کند. اما در شرایط یک بحران حاد و شدید، همین حزب اکنون به عنصری محافظه‌کار تبدیل می‌شود که پرولتاریا ناچار است برای الغای آن، از روی آن جهش کند و آن را پشت سر بگذارد. از این گذشته، ما قانع نشده‌ایم که حزب توده‌ای بتواند ما را از مشکلاتمان نجات دهد.

^۱*White Collaborators*

Collective, CrimethInc. (2025, November 20). *Resisting Ice in Chicago*. CrimethInc.

<https://crimethinc.com/2025/11/20/reflections-on-resisting-ice-in-chicago-the-view-from-broadview>

محافظه‌کاری فیزیکی:

پروژه‌های زیرساختی و مناطق خودمختار

در نهایت، انتقاد خود را متوجه محافظه‌کاری فیزیکی فضاهایی می‌کنیم که بسیاری از کمونیست‌ها درگیر حفظ و تثبیت آنها بوده‌اند. این مسئله از یک معضل اساسی در میان کمونیست‌ها سرچشمه می‌گیرد: چگونه باید به توده‌ها نزدیک شویم؟ و در ارتباط با پرولتاریا، چگونه باید قدرت و توان خود را به نمایش بگذاریم؟ دیدگاهی نسبتاً نیرومند در این زمینه را می‌توان در کتاب *Hinterland: America's New Landscape of Class and Conflict* یافت؛ جایی که نویسنده، فیل ای. نیل، استدلال می‌کند که آنچه توده‌های فقیر^{۱۱} را به سوی خود می‌کشاند، نه ایده‌ها و برنامه‌های سیاسی، بلکه قدرت و زیرساخت است. او این مسئله را از منظر فعالیت راست افراطی در مناطق روستایی غرب آمریکا بررسی می‌کند:

«با فراهم کردن مشوق‌های مادی‌ای که ثبات را تضمین می‌کنند و در کنار آن، تهدید به اعمال اجبار علیه کسانی که با آنها مخالفت می‌کنند، چنین گروه‌هایی قادر می‌شوند جمعیت را در صعود خود شریک و همدست کنند، فارغ از اینکه مواضع ایدئولوژیک آنها چیست. در واقع، کیلاکولن اشاره می‌کند که در چنین موقعیت‌هایی — که جنگ داخلی تمام‌عیار نمونه افراطی آن است — حمایت از این یا آن جناح، لزوماً از ایدئولوژی پیروی نمی‌کند. مردم الزاماً از کسانی حمایت نمی‌کنند که با آنها موافق‌اند و حتی در بسیاری از موارد نمی‌توان گفت که بخش بزرگی از یک جمعیت اساساً تعهد ایدئولوژیک عمیقی دارد. در عوض، حمایت از قدرت پیروی می‌کند و ایدئولوژی از حمایت تبعیت می‌کند. تعلق سیاسی یا مذهبی اغلب پدیده‌ای است که پس از این فرایند شکل می‌گیرد؛ فرایندی که پیش از آن، یک گروه حزبی عمل‌گرا و کارآمد — که در آغاز تنها اقلیتی کوچک از جمعیت است — به شکلی توانا و مؤثر مداخله کرده است.» (ص. ۳۲)

نیل در ادامه این استدلال را بسط بیشتری می‌دهد:

«از تمام این مطالب می‌توان چند درس ساده استخراج کرد. نخستین مشاهده کلی این است که آینده جنگ طبقاتی در ایالات متحده در حال ورود به دوره‌ای از قطبی‌شدن شدید و عدم قطعیت افراطی است. افراد بیشتری به این آگاهی می‌رسند که لیبرالیسم یک پروژه سیاسی شکست‌خورده است. توانایی نیروهای سیاسی رقیب برای موفقیت در فضای رقابت بر سر کنترل — فضایی که در پی این شکست گشوده شده است — با توانایی آنها در ارائه قدرت و ثبات به جمعیت‌هایی که در میانه بحران قرار دارند همبستگی خواهد داشت.» (ص. ۸۶)

این دیدگاه جذاب است، زیرا با نظریه‌های مارکسیستی توسعه در معنای عام آن همخوانی دارد، این تصور را رد می‌کند که ایده‌ها هستند که تاریخ را به حرکت درمی‌آورند و مانند آن. ما با کارگران مواجه می‌شویم، به آنها غذا می‌دهیم، برایشان مسکن فراهم می‌کنیم، کرامت انسانی‌شان را حفظ می‌کنیم و در مقابل، امیدواریم نوعی نشانه از به رسمیت شناخته شدن اجتماعی دریافت کنیم. این فرایند مستلزم آن است که کمونیست‌ها قدرت ایجاد کنند و آن را به کار گیرند؛ با تأکید بر پاسخ‌گویی فوری به شرایط مادی زندگی کارگران، به مثابه ورودی و زمینه‌ای برای انقلاب، و سپس گسترش انقلاب در ادامه مسیر، هم‌زمان با آنکه ظرفیت‌های خود را افزایش می‌دهیم. با این حال، ما نسبت به این روش‌شناسی، هم از منظر عملی و هم از منظر تاریخی، نگرانی‌هایی داریم.

ایجاد تدریجی قدرت از طریق خرید وفاداری، مستلزم تقویت و بازتولید روابط اجتماعی از پیش موجود در درون ساختارهای بسته و درون‌گراست. ما این مسئله را بارها و بارها در انواع برنامه‌های کمک متقابل (*mutual aid*) مشاهده کرده‌ایم. برای نمونه، در یک مرکز اجتماعی در بخش جنوب‌غربی شیکاگو، یک گروه خودمختار به‌طور دائمی غذا، نوشیدنی، لباس، ماسک، سوت، گرم‌کننده دست و مجموعه‌ای گسترده از منابع و اطلاعات را در اختیار مردم قرار می‌دهد. پس از آن، موج‌های بزرگی از فعالیت شکل گرفت و دامنه کار نیز به تدریج گسترده‌تر شد. این پروژه با ایجاد پیوند میان کارگران مهاجر روزمزد، یک اردوگاه محلی، کارگران منطقه و حتی کسب‌وکارهای کوچک محلی که در امر کمک‌رسانی مشارکت داشتند، به زیرساختی برای دفاع اجتماعی و محلی تبدیل شد که به شدت مورد نیاز بود. اما حتی همین پروژه — که نزدیک به چهار ماه است وجود دارد — با گذشت زمان و فرارسیدن زمستان، توانسته است از شمار کمتری از فعالان متعهد استفاده کند. حتی در شرایطی که مأموران فدرال نقاب‌دار به‌طور مکرر به این محل حمله می‌کردند و مهاجران را می‌ربودند، حضور فعالان به سادگی نمی‌توانست خود را حفظ کند. آنها نیز سرانجام ناچار بودند با واقعیت روبه‌رو شوند و دیر یا زود به سر کار بازگردند. تمام این نیروی کار، در نهایت انرژی‌ای است که صرف پروژه می‌شود؛ انرژی‌ای که می‌توانست برای تأمین معاش خود آنان مورد استفاده قرار گیرد. در نتیجه، این پروژه به‌طور طبیعی بیش از پیش به گروه کوچک‌تری از افراد وابسته می‌شود؛ گروهی که معمولاً ترکیبی است از جوانان و دانشجویان، متخصصان یقه‌سفید و/یا کارگران دورکار یا پاره‌وقت که به‌وضوح امکان آن را دارند که برای ادامه فعالیت زیرساختی، از تعهدات شغلی خود فاصله بگیرند یا زمانی برای آن اختصاص دهند. اما در مقیاس کلان، این گروه نه بزرگ است و نه از ثبات و قابلیت اتکای لازم برای ساختن سازوکارهایی برخوردار است که بتوانند نیازهای توده‌های وسیع را تأمین کنند. در نتیجه، همان‌گونه که در بحث «سلول در گذشته» و در رابطه با مناطق خودمختار توضیح دادیم، جنبش بیش از پیش از ترکیب طبقاتی خود فاصله می‌گیرد. بنابراین جای تعجب نیست که پس از مدتی، این پروژه‌ها اغلب پیش از آنکه به بلوغ برسند، از حرکت بازمی‌مانند و به تولدی مرده می‌انجامند. فهرست طولانی مناطق خودمختاری که در جنبش اشغال (*Occupy*)، سال ۲۰۲۰ و دیگر مقاطع تاریخی شکل گرفتند، بازتابی از همین محصورشدن در روابط سرمایه‌داری هستند. اگر این پروژه‌ها بتوانند برای مدت طولانی‌تری جایگاهی مستقل برای خود ایجاد کنند، در بسیاری موارد سرانجام در زندگی سرمایه‌داری بازکارکردیابی و بازادغام می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که محتوای رادیکال آنها به‌طور کامل تهی می‌شود.

^{۱۱}Neel, P. A. (2020, May 1). *Hinterland: America's New Landscape of Class and Conflict*. University of Chicago Press.
<https://press.uchicago.edu/ucp/books/book/distributed/H/bo28433484.html>

ما عموماً نسبت به اشغال فضاها به‌عنوان وسیله‌ای واقعی برای تحقق شورش و طغیان اجتماعی، بدبین هستیم. هنگامی که جنبش همبستگی با فلسطین در سال ۲۰۲۴ توان خود را به آزمون گذاشت، شیوهٔ اصلی بیان و سازمان‌یابی آن برپایی اردوگاه‌های اعتراضی (*Encampments*) بود. البته این اردوگاه‌ها در سراسر کشور شکل‌های متفاوتی داشتند، اما تقریباً همهٔ آنها در قالب یک فضای فیزیکی و مرکز اجتماعی عمل می‌کردند؛ جایی که در آن ادبیات و اطلاعات مبادله می‌شد و فعالیت‌هایی همچون کمک متقابل، برنامه‌های اجتماعی و دیگر اشکال سازمان‌یابی جمعی شکل می‌گرفت. سرعت و گستردگی شگفت‌آور پیدایش این اردوگاه‌ها، برای مدتی این واقعیت را پنهان کرد که آنها با چه سرعتی بر سر مسئلهٔ حفظ و نگهداری فیزیکی این فضاها دچار گسست شدند. پس از آنکه ده‌ها پارک و چمن دانشگاهی در سراسر کشور به تصرف درآمد، پرسش بعدی چه بود؟ قیام دانشجویی باید خود را بازتولید می‌کرد، اما نمی‌دانست چگونه.

ما اعلام کرده بودیم که دانشگاه از آن ماست؛ اما دربارهٔ اینکه این ادعا برای بازتولید هویت‌ها و موقعیت‌های اجتماعی ما در جامعه چه معنایی دارد، پاسخی نداشتیم. ما همچنان صرفاً ورودی‌های اجتماعی باقی مانده بودیم؛ یعنی کارگرانی که قرار بود در آینده وارد بازار کار شوند، فقط با نوعی چرخش و صورت‌بندی جمعی متفاوت.

و البته نمی‌خواهیم وانمود کنیم که این تنها دلیل فروپاشی اردوگاه‌ها بود — چه رسد به اینکه علت اصلی یا ثانویهٔ آن را بدانیم — اما در این میان چیزی دربارهٔ نقش محافظه‌کاری فیزیکی در این آشفتگی وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد. بسیاری از اردوگاه‌ها، به دلیل شرایط سیاسی آن زمان، خیلی زود گرفتار ترس و سوءظن شدند. این وضعیت به یک اثر موجی انجامید که طی آن، اردوگاه‌ها به‌شدت از مرزهای قلمرو خود محافظت می‌کردند. به‌جای آنکه تلاش شود شورش در سراسر دانشگاه و حتی به بیرون از دانشگاه گسترش پیدا کند، تضاد اصلی به چیزی تبدیل شد که در بیرون از دانشگاه/انتظارمان را می‌کشید: پرولتاریا، بورژوازی، همهٔ آن جهان بیرونی. وقتی گردوغبار فرو نشست، نتیجه این بود که زمان و انرژی هرچه بیشتری صرف نگهبانی از تکه‌ای چمن می‌شد. و شورش می‌مرد. منطقهٔ خودمختار، که محصول رؤیاها بود، در نهایت نشان داد که فرزندی نحیف و رقت‌انگیز از ازخودبیگانگی سرمایه‌داری است؛ فرزندی که در عایق‌بندی راحت و بی‌دردسر یک قلمرو خودمختار پناه گرفته بود. این مسئله مختص اردوگاه‌ها نیست. خود منطقهٔ خودمختار، در اصل، نوعی رد کردن جهان است؛ اما سرانجام همین جهان ردا شده، به درون منطقه بازمی‌گردد. و چنین وضعیتی برای برچیدن هیچ‌یک از روابط طبقاتی موجود، کافی نیست.

آخرین امید بزرگ واقعاً در انفجار انقلابی نهفته است؛ جایی که ضرورت بازگشت به کار بتواند به‌طور ملموس و آشکار، از طریق سلب مالکیت از کالاها و وسایل تولید، از میان برداشته شود. در چنین شرایطی، امکانات بی‌شمارند: اجاره‌ها به‌تدریج پرداخت‌نشده باقی می‌مانند، شورش زیرساخت‌های گسترده و حیاتی را هدف قرار می‌دهد و در این فاصله، فروشگاه‌ها مورد مصادره و غارت قرار می‌گیرند. این وضعیت به مراکز خودمختار و گروهک‌های مختلفی که به ارائهٔ خدمات اختصاص یافته‌اند امکان می‌دهد با فشار ساختاری کمتری شکل بگیرند و فعالیت کنند. اما در چارچوب یک رابطهٔ سرمایه‌دارانه، بیم آن داریم که این ساختارهای قهرمانانه معمولاً خم شوند، تغییر شکل دهند و سرانجام به گروه‌هایی از رادیکال‌ها تبدیل شوند که برای خرده‌ریزهای باقی‌مانده به جست‌وجو و جمع‌آوری مشغول‌اند؛ در حالی که کوتاهی عمر این ساختارها آنها را برای طبقهٔ کارگر به نیروهایی غیرقابل اتکا تبدیل می‌کند.

به همین دلایل، ما نسبت به توانایی پروژه‌های زیرساختی و اقدامات مبتنی بر حفظ و تثبیت فیزیکی فضاها تردید داریم؛ به‌ویژه هنگامی که این پروژه‌ها خارج از یک وضعیت خشونت‌آمیز سلب مالکیت توده‌ای شکل می‌گیرند. البته چنین وضعیتی دیگر صرفاً مسئلهٔ یک «پروژهٔ زیرساختی» نیست؛ بلکه خود انقلاب است که در آن جریان دارد. ما حجم عظیم کاری را که این پروژه‌ها، هنگامی که به‌درستی انجام شوند، مستلزم‌اند درک می‌کنیم و نقد ما نیز با هدف نفی یا تحقیر این تلاش‌ها نیست؛ بلکه هدف آن است که امکان پیامدها و نتایج دیگری را مطرح کنیم.

این مسئله ما را در موقعیتی به‌واقع دشوار قرار می‌دهد؛ زیرا نه‌تنها با آخرالزمان بی‌واسطگی تاکتیکی یا زیرکی و حيله‌گری گفتمانی مواجهیم، بلکه باید سرنوشت بلندمدت کنشگری از پایین و grassroots activism را نیز در نظر بگیریم.

ما باید برای جست‌وجوی انقلاب اجتماعی، فراتر از بی‌واسطگی زندگی روزمره را ببینیم؛ اما در همان زندگی روزمره باید جرقه‌ای را پیدا کنیم که امکان بازتولید یک انقلاب اجتماعی را فراهم آورد. چنین است مسئله.

آزمونی برای «خودکشی سیاسی»: امر رسمی و امر غیررسمی

در بسیاری از نوشته‌های خود به «جنبش واقعی» برای کمونیسم اشاره کرده‌ایم؛ مفهومی که صرفاً عبارت است از مجموع تضادهای جامعهٔ طبقاتی و مبارزهٔ مستمر آنها با یکدیگر، فارغ از هرگونه وابستگی و میانجی‌گری بیرونی. از همین رو، ما علیه اکتیویسم و اعتراضات نمایشی موضع گرفته‌ایم. دربارهٔ مسئلهٔ سانترالیسم دموکراتیک نیز بارها بحث و نگرانی خود را مطرح کرده‌ایم. در این مقاله نیز ماهیت بازتولیدکنندهٔ پروژه‌های زیرساختی، سلول‌ها و احزاب را نقد کرده‌ایم؛ تا جایی که در این مرحله ظاهراً دیگر هیچ جایی برای آن باقی نمی‌ماند که کمونیست‌ها بتوانند کاری انجام دهند. اما هدف ما از طرح این تصویر، کاریکاتور کردن موضع خودمان نیست؛ بلکه می‌خواهیم حقیقتی جزئی را روشن کنیم: نمایش سرمایه‌داری به‌طور مطلق در همه‌جا نفوذ می‌کند و خود را بازتولید می‌کند؛ به‌گونه‌ای که هر اعتراض یا هر پروژهٔ زیرساختی، به شکلی بازتاب‌دهندهٔ همان نمایش است. پس آیا کمونیست‌ها واقعاً کاری انجام می‌دهند؟ یا باید منتظر یک مرگ و ویرانی توده‌ای بمانیم و تنها پس از آن، اجازه داشته باشیم در میان ویرانه‌ها به دنبال یک آرمان‌شهر کمونیستی بگردیم؟

آنچه ضرورت دارد، تقدیس عمل به خاطر خود عمل نیست؛ بلکه باید هم اندیشید و هم عمل کرد، اما درکی روشن از جنبشی داشت که خود درون آن قرار گرفته‌ایم. این امر شامل تضادهای تشدیدشوندهٔ دولت پلیسی سنگین‌وزن سرمایه و اقدامات اصلاحی و کنترلی آن در رابطه با عرضهٔ نیروی کار نیز می‌شود.

از این دیدگاه، چند مسیر را برای ادامه کار پیشنهاد می‌کنیم. اولویت نخست، «خودکشی سیاسی» است؛ یعنی رد کردن تمام میانجی‌گری‌های سیاسی و اقتصادی و سازوکارهای میانجی‌گرانه‌ای که آنها را ممکن می‌کنند. نیل در ارزیابی خود درست می‌گوید که توده‌ها الزاماً وضوح ایدئولوژیک را در اولویت قرار نمی‌دهند، بلکه بیشتر به تأمین نیازهای مادی اهمیت می‌دهند. اگر خلاف این را فرض کنیم، مرتکب نوعی شوونیسم شده‌ایم. به همین ترتیب، هنگامی که مشاهدات خود دربارهٔ جامعهٔ سرمایه‌داری را به قوانین و محدودیت‌های زمانه محدود می‌کنیم، به درک خودمان از این جامعه نیز آسیب جدی وارد می‌کنیم. فرقی نمی‌کند مسئله ائتلافی استراتژیک با خرده‌بورژوازی باشد، یا تلاش برای بازتخصیص منابع جامعهٔ سرمایه‌داری به سود چرخ‌دنده‌های استثمارشدهٔ ماشین سرمایه، یا تلاش برای عمومی‌کردن و مشروعیت‌بخشیدن به رژیم‌های بورژوایی؛ انترناسیونالیسم کمونیستی بر این قوانین غلبه می‌کند، با آنها ناسازگار است و بنابراین نباید خود را به چارچوب آنها محدود کند.

ایجاد یک قطب کمونیستی در آستانهٔ واقعیت است؛ قطبی که تغییری روشن و متمایز در زندگی اجتماعی ایجاد کند، اما در عین حال چیزی باشد که تحقق آن در چارچوب شیوهٔ تولید سرمایه‌داری کاملاً ناممکن است. این موضع، رد آشکار سیاست توده‌ای و رد ایدهٔ «ملاقات با توده‌ها در همان جایی که ایدئولوژی بورژوایی آنها را مستقر کرده است» محسوب می‌شود. از نظر عملی، این فرایند می‌تواند به شکل زیر باشد؛ و برای توضیح آن، جنبش ضد ICE را به‌عنوان نمونه‌ای واقعی در نظر می‌گیریم:

۱. تشدید حملات دولتی: ظهور یورش‌های هرچه نظامی‌تر، تضادهای ناشی از خشونت دولتی و حتی خودِ مرزهای مفهومی دولت را آشکارتر می‌کند.

۱,۱. تشدید شکاف‌های درونی بورژوازی: شکاف‌ها میان نمایندگان بورژوازی و نیز گسترش و سنگینیِ مجتمع نظامی - صنعتی، آشوب بیشتری را به زندگی روزمرهٔ سرمایه‌داری وارد می‌کند و توانایی آن برای بازتولید خود را تحت فشار قرار می‌دهد.

۲. ظهور طبیعی جنبش واقعی: جنبش واقعی به‌طور طبیعی در مخالفت با این یورش‌ها خود را بیان می‌کند.

۲,۱. واکنش پرولتاریا: واکنش پرولتاریا ترکیبی است از شجاعت و هیستری گسترده. پرولتاریا از طریق عمل و خودسازمان‌یابی خود، نخستین قطبِ امر ممکن را تعیین می‌کند؛ یعنی نشان می‌دهد که در شرایط موجود چه چیزی می‌تواند از خلال کنش جمعی به واقعیت تبدیل شود.

۳. شکاف درون بورژوازی بر سر حمایت از مقاومت: بورژوازی بر سر حمایت از این مخالفت دچار شکاف می‌شود. جناح‌های موقت و شکننده، یا خواهان اصلاحاتی انتزاعی می‌شوند یا صرفاً به طرح شکایت و اعتراض بسنده می‌کنند. پرچم‌های ضدترامپیسم و ناسیونالیسم مدنی برافراشته می‌شوند. به شهروندان گفته می‌شود که عقب بایستند و هم‌زمان نسبت به پیامدهای تلافی‌جویانهٔ نافرمانی هشدار داده می‌شود. جناح‌های متخاصمِ اپوزیسیون کنترل‌شده، قطب‌های گوناگونی از اطاعت و ایمان ایجاد می‌کنند و از این طریق، قطب اولیه‌ای را که پرولتاریا ایجاد کرده بود، به عقب می‌رانند.

۳,۱. ناتوانی «ایمان» در حل تضاد: ایمان نمی‌تواند هیچ مقدار قابل اندازه‌گیری از خشونت یا تضاد را حل کند و سرانجام چیزی جز صف‌آرایی و یکپارچه‌شدن بورژوازی در برابر مقاومت از خود نشان نمی‌دهد.

۴. ایجاد قطب کمونیستی: کمونیست‌ها یک قطب گفتمانی و فیزیکی ایجاد می‌کنند که هم قابل اندازه‌گیری و تصویرپذیر است و هم در چارچوب موجود ناممکن: برای مثال، الغای خودِ دستگاه دولت پلیسی.

۴,۱. ایستادگی بر این جبهه: کمونیست‌ها تا جایی که امکان دارد بر این جبهه پافشاری و مقاومت خواهند کرد. اگر این تلاش موفق شود، پرولتاریا این امکان را پیدا می‌کند که قطب مبارزه را از محدودهٔ کمونیست‌ها نیز فراتر ببرد و بافت اجتماعی موجود را از هم بگسلد. اگر شکست بخورد، نتیجه احتمالاً به شکلی مشابه با پروژهٔ زیرساختیِ خودمختار در خواهد آمد.

اکنون پرسش این است: در جریان برپایی این قطب، چگونه سازمان‌دهی کنیم؟ در برپایی یک هدف ناممکن، کمونیست‌ها بلافاصله قواعد محافظه‌کارانهٔ هم «سلول» و هم «حزب» را زیر پا می‌گذارند. یعنی برای برانگیختن و بسیج حول کمونیسم، سلول کمونیستی نمی‌تواند در یک تاکتیک بقای خُرد و گام‌به‌گام گرفتار شود؛ بلکه باید بیاموزد هم به سلول‌های دیگر اعتماد کند و هم در دفاع از این قطب، سطحی از هماهنگی را با آنها به وجود آورد. به همین ترتیب، حزب مطیع، انرژی عمومی را بر مبنای سیاسی - اقتصادی و به‌مثابه نیروی حیاتیِ خود حفظ و ذخیره می‌کند. صرفِ امکانِ انجام چنین کاری توسط حزب، آن را هرچه بیشتر محافظه‌کار می‌کند؛ و از نظر تاریخی، حزب برای آنکه کمونیسم بتواند دوام آورد، ناگزیر است در جایی فراتر از منطق حفظ و حراست عمل کند.

برای دفاع از این قطب، کمونیست‌ها ناگزیرند از خود نیز دفاع کنند. از طریق گروه‌های هم‌پیمانی و از راه مبارزهٔ مشترک در کنار رفقای تازه، شبی از چنین دفاعی شکل می‌گیرد. برای آنکه صرفاً به بقا نچسبیم، بلکه به سمت فرسایش جامعهٔ سرمایه‌داری متمایل شویم، گام‌های زیر را پیشنهاد می‌کنیم. اینها را نباید به‌عنوان نسخه‌هایی برای هر میدان و هر موقعیت در نظر گرفت، بلکه صرفاً باید آنها را راهنمایی کلی و انعطاف‌پذیر دانست.

۱. پیدایش.

کار اصلی باید در نزدیک‌ترین حلقهٔ هم‌پیمانی و خانوادهٔ اجتماعی یک کمونیست انجام شود؛ با این وظیفه که نقدی از جنبش توده‌ای شکل گیرد. از این رو، آسان‌ترین نقطهٔ آغاز، یک سلول منفرد یا گروه کوچکی از افراد دارای چشم‌انداز و محیط مشترک است که ممکن است شکل بگیرد این سلول باید بر توافق متقابل دربارهٔ دو چیز استوار باشد: احساس انقلابی و جاه‌طلبی واقعی برای انقلابی‌کردن زندگی روزمره. اینجا با یک حزب توده‌ای فراگیر روبه‌رو نیستیم؛ بنابراین اعضا باید پیش از آغاز فعالیت درون سلول، دربارهٔ انتظارات واقع‌بینانهٔ خود به توافق برسند. اگر تضاد منافع گسترش پیدا کند، برای مثال، بی‌تفاوتی ساده میان کمونیست‌ها که امری رایج است؛ اعضا باید همواره سیال بمانند و آمادگی شکل‌گیری سلول‌های جدید را داشته باشند.

۲. شبکه.

اعضای سلول، از خلال مطالعه و شکل‌دهی به این سلول، باید از روابط اجتماعی خود برای ایجاد یک شبکه بهره بگیرند. انتقال و بازتاب احساس و بلندپروازی انقلابی در میان این شبکه، به سلول اولیه امکان می‌دهد ساختاری سازمانی، اما غیررسمی، را در برابر خود مجسم کند. این ساختار باید به‌گونه‌ای باشد که اجباری و عمومی نباشد و افراد آزاد باشند در هر زمان وارد یک یا دو سلول شوند یا از آنها خارج شوند، مشروط بر آنکه سطحی از هم‌پیمانی و اشتراک با شبکه داشته باشند.

۳. وقفه

غیررسمی‌بودن این شبکهٔ کمونیستی، ناگزیر فرساینده خواهد بود. انتقال و تثبیت انتظارات اجتماعی حتی تنها یک درجه فراتر از سلول اولیه، به صبر فراوان نیاز دارد. این دوره برای آن نیست که افراد مستعد را جذب کنیم تا سلول منفرد را تقویت کنند؛ بلکه برای آن است که کمونیست‌ها، چه درون و چه بیرون از محیط موجود، گرد هم آیند تا دربارهٔ صورت عملی برپایی یک قطب قابل مشاهده و گفتمانی نظریه‌پردازی کنند. ما توصیه می‌کنیم این قطب گفتمانی زیر یک عنوان واحد و ناممکن قرار گیرد؛ برای مثال: «دولت پلیسی را لغو کنید»، «کار را لغو کنید» و نمونه‌هایی از این دست.

۴. شکل‌گیری

با تولد این امکان عملی عمومی، شکل‌گیری گروه‌های سلولی بیشتری از افراد و منابع ضرورت پیدا می‌کند. ممکن است وظایف مستقل اما مرتبطی پدید آیند؛ برای مثال، مسائل مشخصی که می‌خواهیم آنها را زیر یک قطب گفتمانی واحد متحد کنیم: احساسات ضد ICE، ضد پلیس و ضد نظارت، برای نمونه. مسئولیت ما در اینجا آن است که در برابر میل بی‌صبرانه به فدرالیزه کردن همهٔ فعالیت‌های عملی میان سلول‌های بنیان‌گذار مقاومت کنیم؛ زیرا چنین کاری تکثر جنبش را به خطر می‌اندازد، هم به دلیل خطر سرکوب و هم به دلیل احتمال رشد سلول‌ها. منظور از این حرف آن است که هنگامی که ایده‌ها شکل می‌گیرند، ما کمونیست‌ها تمایل داریم آنها را به هر قیمتی حفظ کنیم؛ اغلب در قالب فرم حزب و برنامه. اما باید بفهمیم که وظیفهٔ ما حفظِ قطب و پیامدهای آن نیست؛ بلکه باید در پی آن باشیم که این قطب، در آستانهٔ امکان، به دست پرولتاریا محو و از میان برداشته شود. خلاصه آنکه، هر گامی که در سطح عملی برداشته می‌شود، باید با رشد یا بازتشکیل سلول‌های جدید همراه باشد.

۵. تکثر

شکل‌گیری صبورانهٔ سلول‌های جدید و رفت‌وآمد افراد در میان شبکه، امکان پدیدآمدن شکلی از سازمان‌یابی را فراهم می‌کند که نه به غیررسمی و رسمی، و نه به متمرکز و غیرمتمرکز، تعلق کامل دارد. بلکه: این شکل عبارت است از متمرکزکردن احساسات منفرد و پراکنده در میان گروه‌های غیرمتمرکز، و رسمی‌کردن محتوای انقلابی درون محیط‌هایی غیررسمی، غیر برنامه‌محور و ضدسیاسی. در این مرحله، مجامعی می‌توانند شکل بگیرند که میزان رسمیت آنها به تشخیص برگزارکنندگان و متولیان امر وابسته باشد. در این مجامع، سلول‌ها دربارهٔ دفاع از قطب و دستکاری و تنظیم جاذبهٔ آن بحث می‌کنند. اما وظایف یا اقدامات مشخص سلول‌های منفرد نباید در مجامع بزرگ مورد بحث قرار گیرند؛ آنچه باید موضوع بحث باشد، میزان موفقیت کلی قطب و جایگاه آن است. این فرایند می‌تواند تا زمانی ادامه یابد که ثمربخش باشد و سطحی از امنیت اجتماعی را حفظ کند؛ یعنی تا جایی که به‌طور آشکار وظایف فوری سلول‌ها و خودِ قطب را به خطر نیندازد.

۶. در خیابان

ما از فعالیت در سطح توده‌ای و در خفا حمایت می‌کنیم؛ یعنی ایده‌ها و اطلاعات تاکتیکی را با یکدیگر به اشتراک بگذاریم، به‌گونه‌ای که زبان و بیان قطب ما را به خود بگیرد، و هم‌زمان به‌صورت جمعی عمل کنیم؛ آن‌هم به شکلی که مرزهای فیزیکی موجود را به عقب براند. بنابراین، پرچم یا شعارِ قطب برای همگان آشکار و عمومی است، اما شبکه‌ای که پشت شکل‌گیری آن قرار دارد، سیال و مبهم باقی می‌ماند. می‌توان کارگاه‌هایی برگزار کرد، کارزارهای ضدسیاسی را حول این قطب به هم پیوند داد و پیش برد، و اقدامات مستقل انجام داد؛ همه با همین افق. در این تلاش، مهم است که قربانی سیاست توده‌ای نشویم؛ بلکه برعکس، باید: «توده‌ها را تشویق کنیم که از ما فراتر بروند.»

می‌توان به پدیدهٔ «سلول‌های حیاتی» از زاویه‌ای دیگر نیز نگریست:

«سلول‌های حیاتی با تعداد اندکی از رفقا شکل می‌گیرند: ما پیشنهاد می‌کنیم هر سلول از ۵ تا ۱۰ نفر تشکیل شود. هر فرد باید هم‌زمان در دو سلول مشارکت داشته باشد. سلول نخست، سلول اصلی است و از اعضای تشکیل می‌شود که پیشاپیش درون محیط قرار دارند، یا همان سلولی است که فرد در ابتدا به آن می‌پیوندد. پس از یافتن سلول اصلی، هر یک از اعضای سلول‌های حیاتی باید تلاش کند سلول دومی را ایجاد کند که از افرادی خارج از محیط تشکیل شده باشد؛ یعنی کسانی که در حال حاضر سازمان‌یافته نیستند. سلول اصلی باید با اعضای خود ارتباط برقرار کند و شکل‌گیری سلول دوم را تشویق و تسهیل کند. هنگامی که فرد دو سلول را سازمان‌دهی کرد، باید گسترش کمی را متوقف کند و در عوض به رشد کیفی روی آورد. این امر مانع از شکل‌گیری ذهنیتِ «رشد به هر قیمتی» می‌شود، در حالی که همچنان به سلول‌های مشخص امکان گسترش می‌دهد. هنگامی که یک سلول به حداکثر ظرفیت خود رسید، باید به دو یا چند سلول تقسیم شود. از طریق این فرایند، سلول‌ها می‌توانند در جهات مختلف گسترش یابند. با گذشت زمان، پیوندهای میان گروه‌های سلولی تغییر خواهند کرد و می‌توان تصور کرد که به‌تدریج چندین بخش سلولی شکل بگیرند. سرانجام، سلول‌ها باید برای خود تاریخ انقضا تعیین کنند؛ تاریخی که در آن سلول منحل می‌شود و سلول جدیدی از اجزای آن شکل می‌گیرد. هدف از این کار جلوگیری از رکود، تقویت پوشیدگی و در نتیجه غیرقابل‌خواندن بودن آنها برای پلیس، و نیز ایجاد شمار بیشتری از پیوندهای عمیق و فشرده میان رفقا است.» سوئمنیشت

نتیجه‌گیری

ما چاره‌ای جز آن نداریم که پرچم کمونیسم را برافرازیم. این کار دقیقاً چه شکلی خواهد داشت، چگونه انجام خواهد شد و در کجا تحقق خواهد یافت، به شرایط مشخص هر گروه کوچک از رادیکال‌ها بستگی دارد. با این حال، همان‌گونه که تحولات اخیر نیز نشان داده‌اند، محافظه‌کاری ما را به جایی نخواهد رساند. ما باید با فلج‌شدگی اجتماعی، گفتمانی و فیزیکی قطع رابطه کنیم؛ باید فعالانه در جست‌وجوی رفقای خود باشیم و از طریق شیوه‌های مخفی و پنهان، قطبی قابل مشاهده ایجاد کنیم. این قطب باید ناممکن باشد و محتوای آن نیز تنها با انقلاب همراه شود. البته، اگر این وظیفه آسان بود، انقلاب پیشاپیش ما را در خود فروبرده بود.

زنده باد جنبش کمونیست کردن!

منابع:

- Suemnicht, K. (2021, December 22). *Vital Cells*. Ill Will. <https://illwill.com/vital-cells>
- CrimethInc. (2025, September 9). *Ice Out of Illinois, Ice Out of Everywhere: A Report from the Blockades at the Broadview Facility*. CrimethInc. <https://crimethinc.com/2025/09/23/ice-out-of-illinois-ice-out-of-everywhere-a-report-from-the-blockades-at-the-broadview-facility>
- CrimethInc. Collective. (2025, November 20). *Resisting ICE in Chicago: The View from Broadview*. CrimethInc. <https://crimethinc.com/2025/11/20/reflections-on-resisting-ice-in-chicago-the-view-from-broadview>
- Neel, P. A. (2020, May 1). *Hinterland: America's New Landscape of Class and Conflict*. University of Chicago Press. <https://press.uchicago.edu/ucp/books/book/distributed/H/bo28433484.html>

اضافات داخل [] از ماست.